

## معیار زیبایی در بلاغت سخن عربی چیست؟

اثر: دکتر سید محمود محدث‌کسائی

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(ص ۸۳ تا ۹۲)

### چکیده

یکی از مسائلی که در فلسفه زیباشناسی مطرح است، مسأله مناقشه: "لفظ و معنا" است، از این جهت که آیا معیار زیبایی سخن که از جهت فنی پایه و اساس "بلاغت" را در سخن عرب، تشکیل می‌دهد لفظ است یا معنا؟ ناقدان در نقد و بررسی این ارزیابی چند گروه‌اند:

گروهی معیار زیبایی را در جانب معانی و گروهی آن را در جانب الفاظ می‌دانند. و گروه سوم، لفظ و معنا هر دو را معیار می‌دانند. و در نظر ایشان، هر دو برابرند. و گروه چهارم که به نظر اینجانب، مهمترین نظریه را ابراز داشته "معیار زیبایی و فضیلت" را در جانب الفاظ می‌داند؛ از این جهت که الفاظ، نقش تفهیم معانی را بازی می‌کنند و بر تفهیم معانی و نظم و نسق آن، دلالت دارند. و این موضوع، تحقیق گسترده‌ای را می‌طلبد که در این مقال، همراه با مصداق از نمونه قرآنی آمده است.

واژه‌های کلیدی: گستره محط نزاع - عنصر: الفاظ منطوق - عنصر: معانی

نخستین - عنصر: معانی دومین.

## مقدمه:

فطرت انسانی به زیبایی علاقه دارد و بدان عشق می‌ورزد و خداوند این فطرت را در نهاد هر انسانی به ودیعت نهاده است. از این روی انسان به زیبایی و زیبایی‌شناسی عشق می‌ورزد. و در این مقال سعی بر آن است که معیار زیبایی در بلاغت سخن عربی تا حدودی که این مقاله اجازه می‌دهد شناسانیده شود.



## گستره محط نزاع:

نخستین گروه، ملاک اعتبار بلاغت را "نقش معانی" می‌دانند. به حسن و قبح الفاظ، اهمیت نمی‌دهند. و ارزش بلاغت را فقط با معیار "معانی" ارزیابی می‌کنند. این شیوه را "ابو عمرو شیبانی" و ابن رومی و متنبی و ابوتمام، پسندیده‌اند. ولی باید توجه داشت طرفداران جانب معنا، شأن و مقام "الفاظ"، را دست کم نمی‌گیرند، آنان الفاظ را تالی تلو "معانی"، و در مرتبه دوم، می‌دانند. این گروه، الفاظ را جامه‌ای متناسب بر اندام معانی می‌پندارند. ارزش این نظریه هنگامی تجلی می‌کند که ما نگاهی به سخن کسانی بیفکنیم که "معیار" بلاغت سخن عرب را، صنایع بدیعی و توصیف الفاظ و سبکهای گوناگون و صوغ و سیاق و نظم سخن می‌شناسند و به الفاظ، بیشتر می‌پردازند تا معانی و به شرافت موضوع، ارج و اهمیت نمی‌دهند.

گروه دوم که نقطه مقابل این گروه‌ها هستند، موضوع مورد بحث و بررسی را با معیار "الفاظ" ارزیابی می‌کنند. جاحظ از طرفداران "الفاظ"، است. و می‌گوید: "المعانی مطروحه فی الطریق، يعرفها العجمی و العربی و البدوی و القروی و انما الشأن فی إقامة الوزن و تخیر اللفظ... و انما الشعر الصیاغه و ضرب من النسخ".

وی معانی را مطروحه دانسته و آنها را در کنار و در حاشیه می‌پندارد. و می‌گوید: عرب و عجم و شهری و روستایی همه آن را می‌فهمند. و موضوع را به جایی

کشانیده که علم به معانی را مشترک میان عامه و خاصه دانسته و هر دو را در این طریق، یکسان می‌داند. (البیان و التبین، ج ۴، ص ۲۴، سال ۱۸۸۰ م. نویسنده: ابوعثمان عمرو بن بحر الجاحظ) و به گونه‌ای صریح اعلام می‌کند که هر نوع امتیاز و مزیت اشعار، در جانب الفاظ است. و نه معانی. "و انما الشأن: فی إقامة الوزن و تخیر اللفظ"،  
قُدَامَه نیز در این جهت با جاحظ یکسان می‌اندیشد و می‌گوید:  
"إِنَّ الْمَعَانِي مَادَّةَ الشِّعْرِ، وَالشِّعْرُ فِيهَا كَالصُّورَةِ فَلَا يَنْبَغِي الْحُكْمَ عَلَى الشِّعْرِ بِمَادَّتِهِ (النقد الأدبي، ص ۲۴۶، سال ۱۹۴۰ م، نویسنده: الدكتور عُثْمَانِي) و معانی را مادهٔ شعر، و الفاظ را صورت آن می‌داند و سپس می‌گوید:  
ماده نباید ملاک ارزیابی قرار گیرد. آنچه ملاک ارزش است، صورت است و جانب الفاظ.

این گروه اعتبار بلاغت را به الفاظ می‌دانند و معانی را تابع الفاظ.  
الفاظ در نظر این گروه: جامه‌هایی هستند که مراتب گوناگون دارند. و برخی جامه‌های زرین‌اند. و برخی جامه‌های سیمین و برخی بلورین و شیشه و سفال، و معانی درون این جامه‌ها به منزلهٔ آب. و آب: ماهیت واحد است و ارزشها مربوط به ظروف. به نظر می‌رسد حق در این مقام آن است که سخن‌شناسان در ارزیابی "بلاغت"، به معیار الفاظ و جمال صورت و زیبایی تعبیر، بیشتر پرداخته‌اند تا جوه تحسین معانی. و این نشان از ترجیح جانب الفاظ است در نظر آنان تا جانب معانی.  
گروه سوم الفاظ و معانی را به گونه مشترک و یکسان ارزیابی می‌کنند.  
و مقام الفاظ را با مقام و مرتبه معانی برابر و یکسان می‌پندارند.  
قدیمی‌ترین نصی که بر این نوع تساوی، دلالت دارد، صحیفهٔ "بشر بن المعمر"، است که در آن چنین آمده است: "مَنْ أَرَادَ مَعْنَى كَرِيمًا فَلْيَلْتَمِسْ لَفْظًا كَرِيمًا. فَإِنَّ حَقَّ الْمَعْنَى الشَّرِيفِ، اللَّفْظُ الشَّرِيفِ". (البیان و التبین، ص ۷۵، سال ۱۸۸۰ م، نویسنده: ابوعثمان عمرو بن بحر الجاحظ)

گروه چهارم معیار اعتبار و ارزش بلاغت را الفاظ می‌دانند، از این جهت که بر

تفہیم معانی دلالت دارند. و این نظریه از این جهت قابل توجه است که: "خطیب قزوینی" در متن "تلخیص المفتاح" با صراحت می‌گوید: "قالبلاغة راجعة إلى اللفظ باعتبار افادته المعنى بالتركيب" (مختصر المعانی، ص ۵۵، سال ۱۴۰۹ هـ، نویسنده: علامه سعدالدین التفتازانی)

وی بلاغت سخن را از صفات لفظ می‌داند. ولی نه، از این جهت که "لفظ"، صوت است. و بر مقطع فم، تکیه دارد. بل از این جهت که: الفاظ به وسیله ترکیب، تفہیم غرض و ادای مقصود می‌کنند. زیرا بلاغت: مطابقت سخن است با مقتضای حال، و سخن از این جهت که لفظ مفرد است و کلم مجرّد، بدون تفہیم غرض و ادای مقصود، متصف به: "مطابقت یا عدم مطابقت، نمی‌گردد.

ولی اگر ما به درستی در سخن: "شیخ عبدالقاهر"، بیندیشیم، می‌بینیم وی در کتاب "دلایل الاعجاز"، "بلاغت"، را گاه از صفات الفاظ می‌داند و گاه از صفات معانی.

یک جا می‌گوید: إنَّ الفصاحة، صفة راجعة إلى المعنى، دون اللفظ نفسه. (دلایل

الاعجاز، ص ۲۵۶، سال انتشار ۱۹۸۳ م، نویسنده: عبدالقاهر الجرجانی)

و در جای دیگر می‌گوید: إنَّ فضيلة الكلام، للفظه لالمعناه". و لاشك أن الفصاحة من صفاته الفاضلة فتكون راجعة إلى اللفظ، دون المعنى".

آنچه در آغاز امر به ذهن آدمی تبادر می‌کند آن است که میان این دو سخن شیخ، نوعی شبه تناقض است. و از این روی "محقق تفتازانی"، در شرح گسترده‌ای که بر تلخیص المفتاح نگاشته، درصدد برآمده از سخن شیخ، رفع تناقض کند.

وی نخست می‌گوید: هر جا شیخ "فصاحت" را از صفات الفاظ می‌داند. مقصودش "الفاظ" است به اعتبار اینکه "الفاظ" به وسیله ترکیب، ادای مقصود و بیان غرض می‌کنند. و هر جا که نفی می‌کند و می‌گوید: "فصاحت"، از صفات الفاظ، نیست، مقصودش الفاظ است به اعتبار اینکه فاقد ترکیب می‌باشند.

آنگاه "خطیب قزوینی" را مورد انتقاد قرار داده و می‌گوید: چرا وی سخن شیخ را

مورد دقت قرار نداده؟" و کانه لم یتفحص دلائل الاعجاز، حق التفحص، لیطلع علی ماهو مقصود الشیخ".

آنگاه خود، در مقام رفع تناقض برآمده و می‌گوید: مقصود شیخ آن است که "فصاحت" بر دو گونه است: نخست فصاحتی است که در آغاز مقدمه آمده که گاه صفت کلمه است و گاه صفت کلام. شک نیست که این نوع فصاحت، از صفات الفاظ است. و دوم "فصاحتی است که تحسین برانگیز است و از نظر فنی کاربردهای ویژه دارد. و گاه نمونه‌ای از اعجاز را نشان می‌دهد، شک نیست که این نوع فصاحت نیز، از صفات الفاظ است. و در عرف می‌گویند: "لفظ فصیح" و نه معنی فصیح".

آنگاه مناقشه لفظ و معنا را طرح نموده و بدین سان آن را نقد و بررسی می‌کند:

که: "إنما النزاع فی منشأ هذه الفصيلة و محلها هو اللفظ، أم المعنا؟

آنچه محل نقد و بررسی است، آن نیست که "فصاحت و بلاغت"، از صفات لفظ است یا معنا. بلکه سخن در این است که: منشأ این ارزشها و جایگاه این فضیلتها چیست؟ و از کجاست؟ معیار این همه زیبایی که از جهت فنی پایه و اساس "بلاغت" است، چیست؟ گروهی آن را معنا و گروهی، الفاظ می‌دانند. و شیخ هر دو را نفی می‌کند نه الفاظ را معیار فضیلت می‌داند. و نه معانی را.

"والشیخ ینکر علی کلا الفریقین و یقول: إنَّ الکلام الذی یدقّ فیہ النظر، و یقع به التفاضل، هو الذی یدلّ بلفظه علی المعنی اللغوی. ثم تجد لذلك المعنی، دلالة ثانیة علی المعنی المقصود، فهناک الفاظ و معان أول و معان ثوان". (مطول، ص ۲۳، نویسنده: علامه سعدالدین التفازانی)

راه سوم و شق ثالث که شیخ آن را برگزیده است و آن را معیار زیبایی و فضیلت می‌داند، آن است که: وی می‌گوید سخنی که مایه زیبایی و فضیلت و تحسین برانگیز، است: سخنی است که معنی را باد و شیوه و به دو طریق منتقل می‌نماید: نخست از طریق الفاظ منطوق، معانی لغوی را به ذهن شنونده می‌رساند. و دوم از طریق معانی لغوی - که خود به منزله الفاظ غیر منطوقند - اغراض و مقاصد

گوینده سخن را منتقل می‌کنند. بدین ترتیب در این نقد و بررسی سه عنصر اصلی وجود دارد:

۱- عنصر: "الفاظ منطوق"، که از ترکیب حروف و اصوات فراهم می‌شوند.  
 ۲- عنصر: "معانی نخستین" که بر مفهوم و مدلول لغوی الفاظ منطوق، دلالت دارند.

۳- عنصر: "معانی دومین" که از اغراض و مقاصد گوینده، نشأت می‌گیرند. اینک می‌گوییم: هر جا شیخ از معانی نخستین، نام می‌برد، مقصودش: نظم و نسق و ترتیب معانی لغوی است در ذهن گوینده که به دنبال آن، در هنگام نطق و ادای سخن، الفاظ منطوق را بر همان نظم و نسق که در ذهن، چیده و مرتب ساخته، می‌آورد. اینجاست که شیخ، حکم می‌کند بلاغت و فضیلت از جانب معانی است. - یعنی معانی اول = نخستین. - و عاملی که موجب براعت و تفوق و زیبایی سخن می‌شود، فقط از جانب این نوع معانی است، نه از جانب الفاظ منطوق که از ترکیب حروف و اصوات فراهم می‌شوند، و نه از جانب معانی ثوان = یعنی دومین معانی که از اغراض و مقاصد گوینده نشأت می‌گیرند. و گوینده درصدد اثبات یا نفی آنها است. که آنها پیش پا افتاده‌اند. و مطروحه در طریق و همه کس فهم و مشترک میان عوام و خواص.

"محقق تفتازانی" پس از این نقد و بررسی می‌گوید: "لَسْتُ أَنَا أَحْمَلُ كَلَامَهُ عَلَيَّ هَذَا": این سخن من نیست، بلکه خود شیخ بارها این شیوه را تکرار نموده و می‌گوید: "و اذا وصفوا اللفظ بما يدل على تفضيحه، لم يریدوا "اللفظ المنطوق"، ولكن معنى الذى دل به على المعنى الثانى".

#### توضیح چند نکته:

۱- معانی نخستین در میان الفاظ منطوق، و معانی دومین، قرار می‌گیرند. و واسطه‌هایی هستند که دو جنبه دارند: از طرفی برای الفاظ منطوق، مفاهیم و

معانی اند. و از طرف دیگر، برای معانی دومین، الفاظ و عبارات.

۲- معانی نخستین نسبت به واژه‌های منطوق، معانی در مرتبه اول می‌باشند. زیرا از لغت و صوغ و سیاق سخن و نظم و نسق کلام، سرچشمه می‌گیرند. اما معانی دومین، نسبت به معانی نخستین، معانی در مرتبه دوم می‌باشند. زیرا از اغراض و اهداف گوینده نشأت می‌گیرند.

۳- تمیز و تشخیص میان مرزباریک مراحل سه‌گانه بدین گونه قابل تصور است: الف: الفاظ نخستین، که از ترکیب حروف و اصوات پدید می‌آیند، نقش زبان محاوره را ایفا می‌کنند که زبان هر قوم و ملتی است.

ب: معانی نخستین، که به منزله "الفاظ" برای معانی دومین می‌باشند، نقش نکات و دقایق و مفاهیم ادبی و آفرینش هنر را ایفا می‌کنند.

ج: معانی دومین یعنی اغراض و مقاصدی که گوینده در پی اثبات یا نفی آنها است، که از معانی نخستین، نشأت می‌گیرند، نقش غرض و هدف را.

ذکر این نکته ضروری می‌باشد که: "معانی نخستین" باید به گونه‌ای ابراز شوند که معانی دومین را در روح و جان شنونده با شیوه‌ای گویا و رسا بنشانند و شنونده تصور کند مقصود و غرض گوینده را از حاقّ الفاظ و نصّ منطوق، فراگرفته است. "معانی نخستین"، در ادب نامهای گوناگون دارد. از جمله: "نظم و صور". "معانی اول". "خواص و مزایا".

این نوع معانی غالباً بر محور: "استعاره" یا کنایه و یا تمثیل"، استوار می‌باشند. یک نمونه قرآنی برای ارائه و نشان دادن مصداق بار معنوی این نوع معانی چنانکه گفته آمد: بار معنوی سخن بردو گونه است:

۱- بار معنوی "معانی نخستین" یا اولیه.

۲- بار معنوی "معانی دومین" یا ثانویه.

آنجا که از طریق ترکیب الفاظ منطوق و نصّ صریح سخن، به مدلول لغوی کلام، پی می‌بریم و به مفاهیم و نکات ادبی و آفرینش هنری آن می‌رسیم، سخن، بار

معنوی "معانی نخستین"، یا اولیه را بر دوش می‌کشد. و آنجا که: از روی معانی نخستین و اولیه عبور می‌کنیم و از طریق مدلول کلام و مفهوم لغوی آن، به غرض و مقصود اصلی آن، پی می‌بریم. سخن، بار معنوی "معانی دومین"، یا ثانوی را بر دوش می‌کشد، نمونه از این گونه: آیه مبارکه "و کانا یا کلان الطعام" (۵ / ۷۵)، است که سخن از "توحید" است. و نفی الوهیت اقانیم ثلاثه.

در اعتقاد مسیحیان، "اَقنوم" - عنصر - عبارت است از تجلی و ظهور حضرت باری تعالی به صورت العیاذ بالله آب، این، و روح القدس. آنان از "ذات" همراه هستی، به اَقنوم "آب"، تعبیر می‌کنند. و از ذات همراه علم، به اَقنوم "این". و از "ذات"، همراه حیات، به اَقنوم روح القدس. (مجمع البحرین، ماده «ثلاث» سال ۱۳۷۲ هـ، نویسنده: فخرالدین الطریحی)

و نیز بر این اعتقادند که اَقنوم "این"، در حضرت مسیح، حلول کرده است. و او را نه عین می‌دانند. و نه زاید بر ذات.

قرآن کریم در نفی و انکار این اعتقاد و نفی تثلیث، فرموده است:  
 "لقد کفرالذین قالوا انّ الله ثالث ثلاثة" (۵ / ۷۳) آنان بر خلاف فطرت سلیم و عقل و خرد مستقیم، حضرت مسیح علی - نبیثا و علیه السلام - را خدا پنداشته‌اند و خویشان را فریب داده و یک راسه. و سه را یک پنداشته‌اند.

و به پندار و زعم ناتوان خود، "مسیح و روح القدس و الله" یا "مسیح و مریم و الله" را خدا دانسته‌اند. و - العیاذ بالله - خدا در میان آنها، سومین حصّه را داراست. و در عین حال هر سه را یک و یک راسه دانسته‌اند.

بدین ترتیب ما اگر در آیه مبارکه: "و کانا یا کلان الطعام"، به درستی بیندیشیم می‌بینیم: نظم و نسق و صوغ و سیاق سخن، در این آیه به گونه‌ای است که "معانی نخستین و اولیه که از آن، استفاده و دریافت می‌شود، بر اساس "نیاز به غذا"، است. و خوی و خصلت عادت به خوردن غذا آن سان که هر انسانی نیاز به غذا دارد، و



عادت به خوردن غذا، و دریافت این معانی از ترتیب و انسجام "کأنا"، است همراه با فعل مضارع "يَا كُلَانِ" و معانی لغوی واژه‌ها. و معانی دومین و ثانویه و غرض اصلی گوینده که پس از عبور از معانی نخستین و فراتر از مدلول لغوی است، آن است که: نیاز به غذا و عادت به خوردن غذا، لوازم و تبعات و پیامدهایی دارد که اصولاً "الوهیت مسیح" و مادر مسیح، را - علی نبینا و علیه السلام - نفی و انکار می‌کند. چرا که در پی نیاز به غذا و عادت به خوردن غذا، صدها نیاز دیگر پدید می‌آید، که قطعاً مقام قرب و ساحت قدس حضرت "رَبِّ الْعِزَّة"، از آنها دور است و پاک و منزّه و مبرّا از آنها.

چنانکه در تفسیر صافی در سوره مائده از حضرت رضا - علیه السلام - چنین آورده که چون از آن امام همام، پیرامون آیه مورد بحث پرسش شد، فرمود:

"إِنَّهُمَا كَأَنَا يَتَغَوَّطَانِ"، و این سخن کنایه است از نیاز به غذا، و عادت روزمره انسان به خوردن غذا. و چنین انسانی نمی‌تواند آفریدگار آسمان و زمین و "الله رَبِّ الْعَالَمِينَ"، باشد.

#### نتیجه:

نتیجه اینکه: بار معنوی سخن بر دو گونه است:

۱- بار معنوی «معانی نخستین» یا اولیه.

۲- بار معنوی «معانی دومین» یا ثانویه.

هر جا که از طریق ترکیب الفاظ منطوق و نصّ صریح سخن به مدلول لغوی کلام پی می‌بریم و به مفاهیم و نکات ادبی و آفرینش‌های هنری آن می‌رسیم، سخن، بار معنوی «معانی نخستین» یا اولیه را بر دوش می‌کشد.

و آنجا که از روی معانی نخستین و اولیه عبور می‌کشد و از طریق مدلول کلام و مفهوم لغوی آن، به غرض اصلی و مقصود ذاتی آن، پی می‌بریم، سخن، بار معنوی «معانی دومین» یا ثانوی را بر دوش می‌کشد.

## منابع و مأخذ:

- ۱- جاحظ: البيان و التبیین، ج ۴، ص ۲۴.
- ۲- الدكتور غنیمی: النقد الادبی، ص ۲۴۶.
- ۳- جاحظ: البيان و التبیین، ج ۱، ص ۷۵.
- ۴- التفتازانی: مختصر المعانی، ص ۵۵.
- ۵- الشيخ عبدالقاهر: دلائل الاعجاز، ص ۲۵۶.
- ۶- التفتازانی: مطول، ص ۲۳.
- ۷- الطریحی: مجمع البحرين، مادة "ثلاث".

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی